

تأثیر تجربه فقدان بر ادراک کودکان در مورد والدین و خداوند

The Effects of Experiencing Loss on Child's Perception of Parents and God

R. Nasirzadeh, Ph.D. Student ✉

راضیه نصیرزاده ✉

دانشجوی دکتری روان‌شناسی بالینی

Kh. Zalpour, Ph.D. Student

خدیجه زال‌پور

دانشجوی دکتری روان‌شناسی بالینی دانشگاه شهید بهشتی

دریافت مقاله: ۸۹/۱/۱۷

دریافت نسخه اصلاح شده: ۸۹/۱/۲۳

پذیرش مقاله: ۹۰/۳/۲۲

Abstract

Conceptualization of God in children and the role of attachment figures in genesis and the development of this concept have been investigated by psychologists, especially in recent decades. This study aimed to investigate the impact of experiencing loss on child's perception of God, mother and father. In this casual-comparative study, a sample of 126 primary school students from Shiraz was selected through multistage stratified random sampling.

چکیده:

شکل‌گیری مفهوم خداوند در کودکان و نقش چهره‌های دلبستگی در پیدایش و تحول این مفاهیم، به ویژه در دهه‌های اخیر مورد توجه روان‌شناسان قرار گرفته است. در همین راستا، پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر تجربه فقدان بر ادراک کودکان در مورد مادر، پدر و خداوند طراحی و اجرا گردید. در این پژوهش که از نوع علی - مقایسه‌ای است، از میان کلیه دانش‌آموزان مقطع ابتدایی نواحی چهارگانه شهر شیراز، تعداد ۱۲۶ نفر به روش نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای چند مرحله‌ای انتخاب شدند. سه مقیاس افتراق معنایی آژگود در مورد ادراک کودک از پدر، مادر و خداوند جهت جمع‌آوری داده‌های پژوهش مورد استفاده قرار گرفت.

✉Corresponding author: Dept. Azad Islamic University, Shiraz.

Tel: +9809173325624

mail: Raznasirzadeh@gmail.com

✉نویسنده مسئول: دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز

تلفن: ۰۹۱۷۳۳۲۵۶۲۴

پست الکترونیکی: Raznasirzadeh@gmail.com

Osgood's Semantic Differential Scales were used for data collection.

The results of the analysis of variance showed a significant difference between the children with the experience of parents' divorce, parents' death and children without a loss experience in the perception of God, perception of father, and loving characteristics of God, father and mother. Children with loss experience perceived God, father and mother with less loving characteristics. In the perception of God and loving characteristics of God, the difference between children with the experience of parents' death and children without a loss experience was significant. In the perception of father and loving characteristics of father, there was a significant difference between children with the experience of parents' divorce and children without a loss experience. These results are consistent with correspondence pattern of attachment to God which states that loss experience causes anxiety in child attachment especially, to father, and this would affect attachment to God. Therefore, the child perceives the lost parent and God with less loving characteristics.

Keywords: loss, perception of God, perception of parents.

نتایج تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از آزمون تحلیل واریانس نشان داد بین کودکان دارای تجربه طلاق والدین، کودکان دارای تجربه فوت والدین و کودکان عادی از نظر اندازه‌های مربوط به ادراک خداوند، ادراک صفات مهرورزانه خداوند، ادراک صفات مهرورزانه مادر، ادراک پدر و ادراک صفات مهرورزانه پدر تفاوت معناداری وجود دارد. بدین ترتیب که کودکان دارای تجربه فقدان، خداوند و پدر و مادر را کمتر واجد صفات مهرورزانه توصیف می‌کردند. این تفاوت بین گروه‌ها در اندازه‌های مربوط به ادراک خداوند و ادراک صفات مهرورزانه خداوند، بین گروه‌های عادی با گروه فوت والدین و در اندازه‌های ادراک پدر و ادراک صفات مهرورزانه پدر، بین گروه‌های عادی و گروه دارای تجربه طلاق والدین نیز بود. همچنین، در اندازه‌های ادراک خداوند، ادراک پدر، ادراک صفات مهرورزانه خداوند، ادراک صفات مهرورزانه مادر و ادراک صفات مهرورزانه پدر، بر اساس آن که کودک با چه کسی زندگی می‌کرد، بین گروه‌ها تفاوت معناداری وجود داشت. نتایج این مطالعه همسو با الگوی تطابقی دلبستگی به خداوند نشان می‌دهد، دلبستگی کودک به ویژه به پدر، در نتیجه فقدان با اضطراب همراه بوده و به دلبستگی به خداوند نیز تسری می‌یابد. در نتیجه، کودک والدی را که از دست داده، و به دنبال آن خداوند، را کمتر واجد ویژگی‌های مهرورزانه تلقی می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: فقدان، ادراک خداوند، ادراک والدین

مقدمه

نوزاد، زندگی را در حالی آغاز می‌کند که خود و جهان بیرون توده‌ای نامتمایز هستند. در این مرحله که با فقدان موضوع^۱ و عدم تمایز^۲ مشخص است، مادر و کودک یک جمعیت دوتایی را شکل می‌دهند (فروید، ۱۹۲۷). به تدریج بر اثر رشد مبادلات نوزاد با جهان خارج، من^۳ قادر به افتراق بین

خود و دیگری می‌شود. این تمایز آغازگر شکل‌گیری ادراک او از ابژه‌های اولیه به عنوان موجودیتی مستقل از خود محسوب می‌گردد. مادر یا جانشین مادرانه به عنوان نخستین فراهم‌آورنده مراقبتی امن و نزدیک، پایه‌گذار ادراک نوزاد از دنیای اطراف و مبنای رشد سالم او است.

هرچند ادبیات نظری در این فرایند تأکید کمتری بر جایگاه پدر می‌کند، اما پدر به عنوان یک چهره دلبستگی مقتدر و قابل اتکا، تأثیر به‌سزایی در تکامل روان‌شناختی کودک دارد. تصورات کودک از پدر به اعتقاد برخی نظریات جدید بسیار زود هنگام‌تر از آن‌چه پیش از این تصور می‌شد شکل می‌گیرد. بر این اساس تصور می‌شود ادراک کودک از پدر نه تنها پیش‌آدیبی است، بلکه قبل از مرحله خودشیفتگی اولیه فروید و یا مرحله آینه‌وار لکان به وجود می‌آید (مرکر، ۲۰۰۲). ادراک کودک از پدر و مادر، پایه‌های ادراک او در مورد جهان خارج، ویژگی‌های آن و میزان در دسترس و قابل اعتماد بودن آن را بنا می‌نهد.

نوع ارتباط و دلبستگی کودک به والدین که از نقطه شروع در او وجود دارد به تدریج متنوع گردیده، به چهره‌های معین گسترش یافته، در تمام زندگی پابرجا می‌ماند و تحت اشکال مختلف و حتی گاه رمزی به منظور تأمین تماس متجلی می‌گردد (منصور و دادستان، ۱۳۸۳). با افزایش پختگی شناختی، احتمال بیشتری وجود دارد که فرد نسبت به چهره‌های مشاهده نشده (مثل خدا) دلبستگی پیدا کند. این دلبستگی را می‌توان تداوم نوع دلبستگی کودک به ابژه‌های اولیه دانست.

از آن زمان که فروید بیان کرد خدا باز نمودی از یک «چهره پدرانۀ متعالی»^۴ است، روان‌شناسان مذهب درباره رابطه بین تجارب اولیه کودکی و دینداری به گمانه‌زنی پرداخته‌اند. به باور فروید، پدر واقعی که در ابتدا کودک ناتوان را حفاظت کرده است، اکنون به مثابه خدایی که فرد را در برابر تمامی خطرهای دنیای واقعی مصون می‌دارد، زنده می‌شود. بنابراین، در مرکز جهان‌بینی دینی، تصویر پدر - خدا قرار دارد و فروید با کاهش این تصویر و تبدیل آن به آرمان‌سازی پدران واقعی، آن را در حلقه سایر پدیده‌های روانی قرار می‌دهد (پالمر، ۱۳۸۵). پس از فروید پیروان او و به ویژه نظریه‌پردازان روابط موضوعی و از بین آن‌ها جان بالبی توجه ویژه‌ای به رابطه بین مذهب و تجارب کودکی نموده‌اند.

کرک‌پاتریک در تبیین تفاوت‌های فردی در دلبستگی به خدا و بر اساس مفاهیم بالبی فرضیه‌ای با دو الگوی تطابقی^۵ و جبرانی^۶ پیشنهاد نموده است. الگوی تطابقی حاکی از تداوم الگوهای ایجاد شده در رابطه دلبستگی کودک - والد و تسری آن به دیگر روابط دلبستگی (از جمله دلبستگی به خدا) است. بر اساس این الگو دینداری افراد می‌تواند تا اندازه‌ای از طریق دلبستگی اولیه وی تعیین گردد و افراد این دلبستگی اولیه را به باورهای مذهبی در زندگی خود تعمیم می‌دهند. پرسینگر (۱۹۹۸) معتقد است زمانی که شخص درمانده است همان ارتباطی را با خداوند برقرار می‌کند که در

خلال کودکی با والدین خود داشته است. در مقابل، در الگوی جبرانی، خداوند نقش جایگزین را برای چهره دلبستگی ایمن که فرد هرگز نداشته، یا در حال حاضر دسترسی بدان ممکن نیست ایفا می‌کند (کرک‌پاتریک، ۱۹۹۹). اشاره اینسورث (۱۹۸۵) که معتقد است سبک دلبستگی نایمن موجب جستجوی موضوع دلبستگی جانشین می‌شود، نیز می‌تواند به قوت گرفتن این فرضیه کمک کند. در واقع به نظر می‌رسد ارتباط با خدا در افراد دلبسته نایمن نوعی عملکرد عاطفی برای شخص نیازمند و درمانده و نوعی فرآیند جبران هیجانی باشد که باعث آرامش افراد می‌گردد.

نوع ارتباط کودک با والدین و بازنمودهای درونی شده این تصاویر در وی، پایه‌گذار ادراک او از خداوند محسوب می‌گردد. در نتیجه، هر عاملی که بر فرایند درونی‌سازی و شکل‌گیری مفاهیم پدر و مادر در کودک تأثیرگذار باشد، در ادراک او از خداوند، چه مطابق با الگوی جبرانی و چه مطابق با الگوی تطابقی مؤثر خواهد بود. چنان‌که هر یک از این دو الگو نیز حمایت‌های تجربی‌ای را کسب نموده‌اند.

دیکی و همکاران (۱۹۹۷) در مطالعه‌ای دریافتند ادراک کودکان از خداوند به هر دو والد شباهت دارد. هنگامی که والدین و به خصوص پدر حامی تلقی می‌گردد، ادراک کودک از خداوند نیز واجد این ویژگی بوده و در شرایطی که والدین و به خصوص مادر قدرتمند ادراک می‌شود، کودک خداوند را نیز این‌گونه ادراک می‌نماید. چنین تصور می‌شود، هنگامی که کودک چهره‌های دلبستگی خود را مراقبت‌کننده و با محبت می‌بیند، خود را دوست‌داشتنی، باارزش و لایق مراقبت می‌بیند. در نتیجه خداوند در نظر او مراقبت‌کننده و با محبت جلوه می‌نماید چرا که خود را سزاوار دریافت این محبت می‌بیند (دیکی و همکاران، ۲۰۰۶).

از سوی دیگر، مطالعات نشان می‌دهند در خانواده‌هایی که پدر غایب است نسبت به خانواده‌هایی که پدر در آن‌ها حضور دارد، خدا بیشتر حامی و قدرتمند تصور می‌شود. فرض بر این است که در این خانواده‌ها احتمالاً تصور ایده‌آل فرزندان از خدا جانشین فقدان واقعی یا فقدان خیالی و فاصله از پدر شده است. بر اساس الگوی تطابقی، نوع ارتباط کودک با والد پیش از فقدان و نیز تأثیراتی که این فقدان بر کیفیت دلبستگی او به والد از دست رفته و یا والد باقی‌مانده دارد، می‌تواند به حوزه دلبستگی او به خداوند نیز تسری یابد (کرک‌پاتریک، ۱۹۹۹).

فرایند درونی‌سازی تصاویر والدینی و دلبستگی به آن‌ها از عوامل گوناگونی تأثیر می‌پذیرد. ارتباط ناکارآمد به شکل خشونت، طرد، سوءاستفاده، فقدان و یا هر عامل دیگری که مخل ارتباط مناسب والد - کودک باشد بر فرایند دلبستگی در او اثرات سوء دارد. مشاهده خشونت بین والدین می‌تواند اعتماد کودک نسبت به در دسترس بودن والدین را از بین ببرد (دیویس و کامینگز، ۱۹۹۵؛ ۱۹۹۸). خشونت خانوادگی این ترس را در کودک ایجاد می‌کند که یکی از والدین یا هر دوی آن‌ها در معرض آسیب قرار بگیرند. علاوه بر این والدینی که با تعارض دائمی زندگی می‌کنند احتمالاً توانایی

آن‌ها برای توجه به کودک کاهش می‌یابد. بنابراین، علاوه بر ترس از آسیب دیدن والدین، به دلیل عدم اطمینان کودک نسبت به توانایی والدین برای پاسخگویی به آشفتگی او، و فقدان تعامل باز بین کودک و آن‌ها، اضطراب دلبستگی افزایش می‌یابد (کوباک و مدسن، ۲۰۰۸).

هم‌چنین غیبت والدین، چه به صورت فیزیکی و چه به صورت عاطفی، بر ادراک کودک از خود و خداوند تأثیر می‌گذارد (دیکی و همکاران، ۲۰۰۶). درونی شدن تصورات منفی درباره مراقبان اولیه موجب می‌شود کودک همواره با ترس از رهاشدگی از سوی آن‌ها مواجه باشد (بک، ۲۰۰۶) و در نتیجه دلبستگی و ادراک او نسبت به خداوند نیز تحت تأثیر این ترس دائم، با اضطراب همراه باشد. یافته‌های دی‌روز (۲۰۰۶) نیز نشانگر آن است که کودکان زمانی که دلبستگی ناایمن نسبت به والد دارند گرچه ممکن است به طور شناختی در مدرسه و خانواده یاد بگیرند که خداوند مهربان، قدرتمند و یاری‌گر است، ولی با این حال با خداوند ارتباط عاطفی مثبت برقرار نمی‌کنند و ممکن است تصور کنند خدا دور از دسترس، غیر پاسخگو و طرد کننده است.

یکی از عوامل آسیب‌زننده و مخل در فرایند شکل‌گیری دلبستگی ایمن و مناسب، تجربه جدایی و فقدان، خواه به دلیل مرگ و خواه به دلیل جدایی از ابژه است. پس از گذشت چند ماه از تولد، نوزاد قادر است نسبت به جدایی از مراقب خود با اضطراب جدایی و اعتراض، واکنش نشان دهد. هرچند در این زمان درک بسیار کمی از مرگ وجود دارد، حتی در این سن نیز کودک به دلیل از دست دادن والد خود واکنش‌های داغدیدگی را بروز می‌دهد؛ اگرچه شکل این واکنش‌ها با واکنش‌های بزرگسالانه متفاوت است (بالبی، ۱۹۷۴).

پذیرش فقدان، مستلزم سوگواری است و سوگواری فرایندی شامل گسستن^۷ از ابژه‌ها، قطع علاقه^۸ از آن‌چه که از دست رفته و جستجوی ابژه‌های جدید با ارزش برابر یا بالاتر است (تونیس، ۲۰۰۳). بنابراین، سرمایه‌زدایی و سرمایه‌گذاری دو عمل مهم در این فرایند محسوب می‌گردند. تجربه فقدان والدین، به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع آسیب‌زا و ایجادکننده اضطراب در ارتباط با چهره‌های دلبستگی، می‌تواند در طی هر یک از دو فرایند سرمایه‌زدایی یا سرمایه‌گذاری مجدد بر ادارک کودک از والدین و نیز سایر چهره‌های دلبستگی تأثیرگذار باشد.

خداوند به عنوان یک چهره دلبستگی امن و قابل دسترس، از یک سو می‌تواند به عنوان یک موضوع دلبستگی جانشینی یا جبرانی در فرزندانی که فقدان والدین را تجربه می‌کنند، به تسهیل سوگواری کمک کند (دیکی و همکاران، ۱۹۹۷) و از سوی دیگر، از فقدان متأثر گردد.

در نتیجه، تجربه فقدان بر اساس ادبیات پژوهشی موجود می‌تواند اثراتی در جهات کاملاً متفاوت بر نوع ادراک کودک از خداوند بر جای بگذارد. ادارک فرد از خداوند جزء اساسی‌ترین اعتقادات وی در مورد خداست و نوع این ارتباط می‌تواند فرد را در برابر بحران‌های غیرقابل اجتناب زندگی حمایت

کند (صادقی، مظاهری و حیدری، ۱۳۸۵). بنابراین تجربه فقدان والدین و پیامدهای ناشی از آن، که خود تنیدگی‌های بسیاری را در زندگی کودکان ایجاد می‌کند، می‌تواند چگونگی ادراک آن‌ها را از خداوند، به عنوان منبعی حمایتی در هنگام تنیدگی، تحت تأثیر قرار دهد. در مطالعات انجام شده در این حوزه، کمتر به بررسی تأثیر تجربه فقدان بر نوع ادراک کودکان از صفات خداوند پرداخته شده است. لذا پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر این نوع تجربه (به صورت مرگ یا طلاق والدین) بر ادراک کودکان در مورد مادر، پدر، خداوند و باورهای مذهبی صورت پذیرفت.

روش

جامعه، نمونه و روش نمونه‌گیری

جامعه آماری پژوهش حاضر که از نوع علی - مقایسه‌ای است، کلیه دانش‌آموزان مقطع ابتدایی نواحی چهارگانه شهر شیراز است که حدود ۱۰۷ هزار دانش‌آموز را در برمی‌گرفت. با توجه به آن که واریانس در تحقیقات مقدماتی ۸/۲ به دست آمده بود با احتمال ۰/۹۵ اطمینان و اندازه اثر ۰/۵ (کوهن، ۱۹۹۴) تعداد نمونه ۱۲۶ نفر در نظر گرفته شد. شیوه نمونه‌گیری به این صورت بود که در ابتدا با توجه به سهم تعداد دانش‌آموزان مدارس از هر ناحیه ۳ مدرسه و مجموعاً ۱۲ مدرسه (۶ مدرسه دخترانه و ۶ مدرسه پسرانه) به طور تصادفی انتخاب شده، پس از مراجعه به مدارس مذکور از مسئولان مدارس خواسته شد فهرستی از کودکان به تفکیک کودکان عادی، کودکان خانواده‌های طلاق و کودکانی که حداقل یکی از والدین آن‌ها فوت نموده بود در اختیار پژوهشگران قرار دهند. با توجه به سهم تعداد دانش‌آموزان مدارس، از بین دانش‌آموزان کلاس اول تا پنجم این مدارس با استفاده از قرعه‌کشی به طور تصادفی ۱۲۶ نفر از دانش‌آموزان مدارس ابتدایی نواحی چهارگانه شیراز (۵۷ دختر و ۶۹ پسر) انتخاب شدند. در این نمونه ۲۵ نفر از کلاس اول (۷-۶ سال)، ۲۷ نفر کلاس دوم (۸-۷ سال)، ۲۳ نفر کلاس سوم (۹-۸ سال)، ۲۶ نفر کلاس چهارم (۱۰-۹ سال) و ۲۴ نفر از کلاس پنجم (۱۱-۱۰ سال) حضور داشتند. ضمن آن که ۵۵/۶ درصد از کودکان با هر دو والدین خود زندگی می‌کردند، ۲۲/۲ درصد والدین خود را به دلیل فوت یکی از والدین (۱۸/۳ درصد فوت پدر و ۴ درصد فوت مادر) از دست داده بودند و ۲۲/۲ درصد نیز کودکان طلاق بودند. بنابراین ۴۴/۴ درصد دارای تجربه فقدان و ۵۵/۶ درصد بدون تجربه فقدان بودند. ۵۵/۶ درصد کودکان با هر دو والد، ۲۳/۸ درصد با مادر، ۹/۵ درصد با پدر، ۱۱/۱ درصد با اشخاص دیگری غیر از پدر و مادر خود زندگی می‌کردند.

ابزارهای پژوهش

سه مقیاس افتراق معنایی^۹ آزگود^{۱۰} برای ارزیابی ادراک کودک از خداوند، مادر و پدر، استفاده گردید (آزگود، سوسی و تننهام، ۱۹۶۷؛ به نقل از سیف، ۱۳۸۵) این روش که یکی از روش‌های مهم سنجش نگرش است شامل تعدادی صفت دو قطبی است که در آن هر جفت صفت یک پیوستار، چند بخشی است و به صورت مقیاس درجه‌بندی تنظیم می‌گردد. در این روش، موضوع نگرش در بالای صفحه قرار داده می‌شود و از پاسخ‌دهندگان خواسته می‌شود تا با گذاشتن علامت در روی پیوستار موضوع نگرش را درجه‌بندی نمایند. در پژوهش حاضر برای ارزیابی ادراک کودک از خداوند، مادر و پدر چنین مقیاسی به کار گرفته شد. در این مقیاس‌ها از آزمودنی‌ها خواسته شد با کمک پژوهشگر بر مبنای یک مقیاس ۵ درجه‌ای، نظر خود را پیرامون ۷ صفت دو قطبی (گرم - سرد، قشنگ - زشت، قوی - ضعیف، مهربان - بدجنس، عادل - ستمگر، دوست - دشمن و بزرگ - کوچک) در مورد خداوند، مادر و پدر بیان کنند. به هر سؤال نمره ای بین ۰ تا ۵ تعلق می‌گرفت. بنابراین نمره در هر مقیاس بین ۰ تا ۳۵ است و هر چه نمره بالاتر باشد کودک خداوند، پدر و مادر را بیشتر با صفات سمت راست (گرم، عادل، دوست، قوی، مهربان، قشنگ، بزرگ) ادراک کرده است. ویژگی‌های روان‌سنجی این مقیاس‌ها توسط طباطبائی، نصیرزاده و خوشبخت (۱۳۸۶) مورد بررسی قرار گرفته است. این محققان مقدار آلفای کرونباخ برای سه مقیاس (۱) ادراک خداوند (۲) ادراک مادر و (۳) ادراک پدر را به ترتیب برابر با ۰/۵۸ و ۰/۶۲ و ۰/۷۶ گزارش کرده‌اند. ضریب بازآزمایی نیز با فاصله دو هفته به ترتیب برابر ۰/۶۳، ۰/۷۰ و ۰/۷۵ بود. به منظور ارزیابی روایی مقیاس‌ها، شیوه آماری تحلیل عاملی از نوع اکتشافی و به روش مؤلفه‌های اصلی^{۱۱} مورد استفاده قرار گرفته که بر اساس تحلیل عاملی انجام شده توأم با چرخش واریماکس^{۱۲} بر روی گویه‌ها و با ملاک قراردادن مقادیر ویژه^{۱۳} و شیب نمودار اسکری^{۱۴} در مورد هر سه مقیاس، دو مقیاس فرعی استخراج شد که عبارتند از: صفات مهرورزانه و صفات مبتنی بر قدرت. این دو عامل در مقیاس‌های ادراک کودکان از خداوند، مادر و پدر به ترتیب ۰/۷۲٪، ۰/۵۶٪ و ۰/۵۸٪ واریانس کل را تبیین می‌کند. لازم به ذکر است که مقدار آلفای کرونباخ برای سه مقیاس ادراک خداوند ادراک مادر و ادراک پدر در پژوهش حاضر، به ترتیب برابر با ۰/۶۱ و ۰/۶۳ و ۰/۷۵ بود.

یافته‌ها

جدول ۱ میانگین و انحراف استاندارد ادراک کودک از خداوند، مادر و پدر به تفکیک تجربه یا عدم تجربه فقدان را نشان می‌دهد. آزمون t مستقل برای بررسی تفاوت بین این دو گروه را در متغیرهای ادراک کودک از پدر، مادر و خداوند، به کار رفته است.

همان‌گونه که جدول ۱ نشان می‌دهد بین کودکان دارای تجربه فقدان و کودکان بدون تجربه فقدان از نظر اندازه‌های مربوط به ادراک خداوند، ادراک صفات مهرورزانه خداوند، ادراک صفات مهرورزانه مادر، و ادراک صفات مهرورزانه پدر تفاوت معنادار وجود دارد.

جدول ۱: میانگین و انحراف استاندارد ادراک کودک از خداوند، مادر و پدر به تفکیک تجربه یا عدم تجربه فقدان و نتایج t مستقل در گروه‌ها

سطح معناداری	t	انحراف استاندارد	میانگین	تعداد	وضعیت	ادراک کودک از
۰/۰۴۷	۲/۰۱	۱/۱	۳۳/۰۳	۷۰	بدون تجربه فقدان	خداوند
		۱/۵	۳۲/۵۱	۵۶	دارای تجربه فقدان	
۰/۱۹	۱/۳	۲/۸	۳۰/۱	۷۰	بدون تجربه فقدان	مادر
		۴	۲۹/۵	۵۶	دارای تجربه فقدان	
۰/۱۹	۱/۳	۳/۱	۳۱/۱	۷۰	بدون تجربه فقدان	پدر
		۴/۶	۳۰/۰۱	۵۶	دارای تجربه فقدان	
۰/۰۰۷	۲/۷	۰/۹	۱۸/۳۲	۷۰	بدون تجربه فقدان	صفات مهرورزانه
		۱/۱	۱۷/۸۱	۵۶	دارای تجربه فقدان	خداوند
۰/۰۰۲	۳/۲	۱/۱	۱۸/۱۸	۷۰	بدون تجربه فقدان	صفات مهرورزانه
		۱/۹	۱۷/۱۵	۵۶	دارای تجربه فقدان	مادر
۰/۰۰۳	۳/۰۱	۱/۶	۱۸/۰۷	۷۰	بدون تجربه فقدان	صفات مهرورزانه
		۲/۹	۱۶/۷۵	۵۶	دارای تجربه فقدان	پدر
۰/۱	۱/۵۳	۰/۸۲	۱۴/۶۵	۷۰	بدون تجربه فقدان	صفات مبتنی بر
		۰/۵	۱۴/۸۴	۵۶	دارای تجربه فقدان	قدرت خداوند
۰/۹	۰/۳۴	۱/۸	۱۲/۳	۷۰	بدون تجربه فقدان	صفات مبتنی بر
		۲/۴	۱۲/۱۶	۵۶	دارای تجربه فقدان	قدرت مادر
۰/۱	۱/۵۵	۱/۵	۱۳/۴۱	۷۰	بدون تجربه فقدان	صفات مبتنی بر
		۲/۱	۱۲/۸۴	۵۶	دارای تجربه فقدان	قدرت پدر

جدول ۲ میانگین و انحراف استاندارد ادراک کودکان از خداوند، پدر و مادر را به تفکیک وضعیت خانوادگی کودک و نتایج تحلیل واریانس یک‌راهه آن نشان می‌دهد. این جدول نشان می‌دهد هنگامی که کودکان به تفکیک نوع فقدان با کودکان عادی مورد مقایسه گرفتند، در اندازه ادراک پدر نیز تفاوت معناداری دیده شد که این تفاوت بین گروه کودکان عادی با فرزندان طلاق بود. هم‌چنین در این حالت تفاوت بین کودکان از نظر ادراک صفات مهرورزانه مادر معنادار نبود. تفاوت بین گروه‌ها در اندازه‌های مربوط به ادراک خداوند و ادراک صفات مهرورزانه خداوند بین گروه‌های عادی با گروه فوت والدین و در اندازه‌های ادراک پدر و ادراک صفات مهرورزانه پدر بین گروه‌های عادی و گروه دارای تجربه طلاق والدین بود.

جدول ۲: میانگین و انحراف استاندارد ادراک کودکان از خداوند، پدر و مادر به تفکیک وضعیت

خانوادگی کودک و نتایج تحلیل واریانس یک‌راهه

نتایج آزمون تعقیبی شفه	p	f	انحراف استاندارد	میانگین	تعداد	وضعیت خانوادگی	
عادی با فوت والدین P</0.2	0.02	3/63	1/4	32/84	70	عادی	ادراک خداوند
			1/9	31/89	28	فوت والدین	
			1/5	32/75	28	طلاق والدین	
	0.15	1/86	2/6	30/3	70	عادی	ادراک مادر
			2/9	30/1	28	فوت والدین	
			4/9	28/85	28	طلاق والدین	
عادی با طلاق والدین P</0.2	0.02	3/95	3/1	31/23	70	عادی	ادراک پدر
			2/6	31/03	28	فوت والدین	
			5/7	28/74	28	طلاق والدین	
عادی با فوت والدین P</0.001	0.0001	9/1	1/3	18/35	70	عادی	ادراک صفات مهرورزانه خداوند
			1/5	17/39	28	فوت والدین	
			2/6	17/17	28	طلاق والدین	
	0.06	2/7	1/3	18/03	70	عادی	ادراک صفات مهرورزانه مادر
			1/5	17/39	28	فوت والدین	
			2/6	17/17	28	طلاق والدین	
عادی با طلاق والدین P</0.1	0.009	4/9	2/02	17/86	70	عادی	ادراک صفات مهرورزانه پدر
			1/7	17/8	28	فوت والدین	
			3/3	16/25	28	طلاق والدین	
	0.3	1/2	0/06	14/67	70	عادی	ادراک صفات مبتنی بر قدرت خداوند
			0/3	14/92	28	فوت والدین	
			0/1	14/75	28	طلاق والدین	
	0.6	0/51	1/6	13/73	70	عادی	ادراک صفات مبتنی بر قدرت مادر
			1/9	12/75	28	فوت والدین	
			2/7	11/78	28	طلاق والدین	
	0.21	1/5	1/6	13/3	70	عادی	ادراک صفات مبتنی بر قدرت پدر
			1/5	13/4	28	فوت والدین	
			1/5	12/06	28	طلاق والدین	

میانگین و انحراف استاندارد ادراک کودکان از خداوند، پدر و مادر به تفکیک افرادی که کودک با آن‌ها زندگی می‌کند و نتایج تحلیل واریانس یک‌راهه آن در جدول ۳ گزارش شده است. براساس این جدول، در اندازه‌های ادراک خداوند، ادراک پدر، ادراک صفات مهرورزانه خداوند، ادراک صفات مهرورزانه مادر، ادراک صفات مهرورزانه پدر بر اساس آن‌که کودک با چه کسی زندگی می‌کند، بین گروه‌ها تفاوت معنادار وجود دارد.

جدول ۳: میانگین و انحراف استاندارد ادراک کودکان از خداوند، پدر و مادر به تفکیک افرادی که کودک با آن‌ها زندگی می‌کند و نتایج تحلیل واریانس یک‌راهه آن

ادراک کودک از	کودک با چه کسی زندگی می‌کند	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	f	p	نتایج آزمون تعقیبی شفه
خداوند	مادر	۳۰	۳۱/۹۳	۲/۱	۳/۳۹	۰/۰۲	پدر و هر دو والد با سایر افراد P<۰/۰۵
	پدر	۱۲	۳۲/۶۴	۱/۴			
	پدر و مادر	۷۰	۳۲/۸۸	۱/۳			
	سایر افراد	۱۴	۳۰	۱/۶			
مادر	مادر	۳۰	۲۹/۹	۲/۷	۲/۴۶	۰/۰۶	
	پدر	۱۲	۲۷/۵	۶/۵			
	پدر و مادر	۷۰	۳۰/۴	۲/۷			
	سایر افراد	۱۴	۲۹/۴	۳/۸			
پدر	مادر	۳۰	۲۸/۳	۵/۹	۴/۲۵	۰/۰۰۷	مادر با هر دو والد P<۰/۰۱
	پدر	۱۲	۳۰/۸	۳/۰۲			
	پدر و مادر	۷۰	۳۱/۲۵	۲/۸			
	سایر افراد	۱۴	۳۱/۵	۲/۱			
صفات مهرورزانه خداوند	مادر	۳۰	۱۷/۶۸	۱/۱	۳/۴۶	۰/۰۱۹	مادر با هر دو والد P<۰/۰۴
	پدر	۱۲	۱۷/۹	۱/۱			
	پدر و مادر	۷۰	۱۸/۳	۰/۹۲			
	سایر افراد	۱۴	۱۷/۵	۱/۲			
صفات مهرورزانه مادر	مادر	۳۰	۱۷/۳۴	۱/۴	۶/۸	۰/۰۰۰۱	پدر با هر دو والد P<۰/۰۰۲
	پدر	۱۲	۱۶/۰۹	۳/۴			
	پدر و مادر	۷۰	۱۸/۲۱	۱/۲			
	سایر افراد	۱۴	۱۶/۹۱	۱/۷			
صفات مهرورزانه پدر	مادر	۳۰	۱۵/۸	۳/۷	۵/۸	۰/۰۰۱	مادر با هر دو والد P<۰/۰۰۱
	پدر	۱۲	۱۷/۲	۱/۹			
	پدر و مادر	۷۰	۱۸/۴	۱/۶			
	سایر افراد	۱۴	۱۷/۹۱	۱/۳			
صفات مبتنی بر قدرت خداوند	مادر	۳۰	۱۴/۶۲	۰/۸۳	۰/۳۶	۰/۷۷	
	پدر	۱۲	۱۴/۷۲	۰/۶۴			
	پدر و مادر	۷۰	۱۴/۷۷	۰/۶۶			
	سایر افراد	۱۴	۱۸/۸۳	۰/۵۷			
صفات مبتنی بر قدرت مادر	مادر	۳۰	۱۲/۵۵	۱/۸	۰/۲۴	۰/۸۶	
	پدر	۱۲	۱۱/۴۵	۳/۵			
	پدر و مادر	۷۰	۱۳/۵۷	۱/۳			
	سایر افراد	۱۴	۱۲/۷۵	۲/۴			
صفات مبتنی بر قدرت پدر	مادر	۳۰	۱۲/۴	۲/۵	۲/۱	۰/۰۹	
	پدر	۱۲	۱۳/۵	۱/۶			
	پدر و مادر	۷۰	۱۳/۳	۱/۵			
	سایر افراد	۱۴	۱۳/۶	۱/۷			

در شرایطی که کودک با مادر خود زندگی می‌کند در مقایسه با زمانی که با هر دو والد خود زندگی می‌کند، در اندازه‌های ادراک کودک از پدر تفاوت معناداری دیده می‌شود. هم‌چنین در شرایطی که کودک با مادر خود زندگی می‌کند، ادراک کودک از خداوند و پدر به طرز معناداری کمتر واجد صفات مهرورزانه است و هنگامی که کودک با پدر خود زندگی می‌کند، صفات مهرورزانه کمتری را در ادراک خود از مادر گزارش می‌کند.

بحث

نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد تجربه فقدان با تفاوت در ادراک صفات مهرورزانه چهره‌های دلبستگی همراه است. به گونه‌ای که کودکان دارای تجربه فقدان، ادراک خود از خداوند و پدر را با صفات مهرورزانه کمتری گزارش می‌کنند. نکته جالب توجه آن است که کودکان دارای تجربه فوت والدین، خداوند را با صفات مهرورزانه کمتر و کودکان دارای تجربه طلاق والدین، ادراک خود از پدر را با صفات مهرورزانه کمتری گزارش می‌کنند. این نتایج در وهله نخست با الگوی تطابقی دلبستگی به خداوند همسو است. بدین ترتیب که تجربه فقدان موجب می‌شود اضطراب کودک در نتیجه غیبت چهره دلبستگی و به دنبال آن احساس طرد و رهاشدگی از سوی او افزایش یافته و در نتیجه ادراک او از والد غایب واجد ویژگی‌های مهرورزانه نباشد. چنان که نتایج مطالعات کوباک و مدسن، (۲۰۰۸)، بک، (۲۰۰۶)، دی‌روز، (۲۰۰۶) و دیکی و همکاران، (۲۰۰۶)، نیز از این تفسیر حمایت می‌کند. بنابراین، کودک اضطراب خود را در مورد غیرقابل اعتماد بودن و غیرقابل دسترس بودن پدر به یک چهره دلبستگی دیگر یعنی خداوند تعمیم می‌دهد. از آن‌جا که بخش عمده کودکان دارای تجربه فقدان - چه کودکانی که پدر آن‌ها فوت کرده و چه کودکانی که به دلیل جدایی والدین با مادر خود زندگی می‌کردند - از حضور پدر خود محروم بودند، احساس طرد و رهاشدگی و در نتیجه اضطراب دلبستگی را به طور عمده از سوی پدر تجربه می‌کردند. در نتیجه، ادراک آن‌ها از پدر کمتر واجد صفات مهرورزانه است. اگرچه نتایج مطالعات انجام شده در مورد شباهت ادراک کودک از خداوند به تصاویر پدران یا مادران درهم آمیخته و گوناگون است (فوستر و کینن، ۱۹۹۲؛ لد، مکینتاش و اسپیلکا، ۱۹۹۸؛ ورگوت و تمای، ۱۹۸۱) اما نکته قابل توجه در این نظریات آن است که باید پیوند قطعی بین آن‌چه کودکان در پدر واقعی خود می‌بینند و تصویری که از خداوند در ذهن خود خلق می‌کنند وجود داشته باشد (اسپیلکا، هود، هانزبرگر و گورسوچ، ۲۰۰۳). نتایج مطالعه حاضر نیز نشان می‌دهد هماهنگی بیشتری بین ادراک کودک از خداوند با ادراک او از پدر در مقایسه با ادراک او از مادر وجود دارد و ادراک کودک از خداوند و پدر به طرز مشابهی از تجربه فقدان تأثیر می‌پذیرد. اما آن‌چه بین تأثیرپذیری ادراک کودک در مورد خداوند و پدر، از تجربه فقدان تفاوت ایجاد می‌نماید، نوع فقدان است. در این نتایج هنگامی که فقدان به شکل طلاق تجربه می‌شود ادراک

کودک در مورد پدر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و در شرایطی که فقدان به دلیل مرگ والد رخ می‌دهد ادراک کودک از خداوند بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این نتایج را می‌توان این‌گونه تبیین کرد که از آن‌جا که طلاق فقدان است؛ که کودک نقش عامل انسانی را در آن مؤثر می‌داند، ممکن است در نتیجه آن احساس کند از سوی والد (که در اکثریت افراد گروه نمونه پدر است) مورد طرد واقع شده است. در نتیجه تلقی او از این والد کمتر با ویژگی‌های مهرورزانه توأم باشد. در مقابل مرگ فرایندی است که اراده انسان در آن دخیل نیست و کودک ممکن است خداوند را مسئول ایجاد این فقدان تلقی نموده و در نتیجه او را کمتر مهرورز ادراک نماید.

همسو با این یافته‌ها نتایج نشان می‌دهند فردی که کودک با او زندگی می‌کند در ادراک او در مورد مادر، پدر و خداوند، به ویژه در صفات مهرورزانه تأثیرگذار است. هنگامی که کودک در نتیجه زندگی با یکی از والدین از حضور والد دیگر محروم باشد، ادراک او از والد غایب کمتر واجد صفات مهرورزانه است. چرا که همسو با مطالعه دیکی و همکاران (۲۰۰۶)، غیبت چهره دلبستگی موجب می‌شود کودک او را کمتر مراقبت‌کننده و بامحبت ادراک نماید. در نتیجه خود را فاقد ارزش کافی برای مورد مراقبت قرار گرفتن تلقی نموده و انتظار خود از خداوند را به یک چهره فاقد مراقبت و مهرورزی کاهش دهد. چرا که خود را تا آن حد با ارزش نمی‌داند که یک چهره مهرورز از او محافظت نماید. در این نتایج نیز یافته‌های مربوط به ادراک کودک از خداوند با ادراک او از پدر همخوانی بیشتری دارد.

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|--------------------------|-----------------------------------|
| 1. Objectless | 8. Renunciation |
| 2. Undifferentiation | 9. Semantic differential scale |
| 3. Ego | 10. Osgood |
| 4. Exalted father figure | 11. Principal Components analysis |
| 5. Correspondence | 12. Varimax rotation |
| 6. Compensation | 13. Eigen Values |
| 7. Detachment | 14. Scree plot |

منابع

- پالمر، م. (۱۹۴۵). فروید، یونگ و دین (ترجمه م. دهگانپور، غ. ر. محمودی). تهران: انتشارات رشد.
- سیف، ع. ا. (۱۳۸۵). *اندازه‌گیری، سنجش و ارزشیابی آموزشی* (چاپ چهارم). تهران: انتشارات دوران.
- صادقی، م.، مظاهری، م.، و حیدری، م. (۱۳۸۵). میزان مذهبی بودن والدین، منابع متفاوت شناخت دینی و تصور از خدا. *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، ۲ (۶)، ۱۹۱-۱۷۷.

منصور، م. و دادستان، پ. (۱۳۸۳). روان‌شناسی ژنتیک ۲: از روان‌تحلیل‌گری تا رفتارشناسی (چاپ پنجم). تهران: انتشارات رشد.

نصیرزاده، ر. و حسین‌چاری، م. (۱۳۸۶). تفاوت‌های سن، جنس و وضعیت اجتماعی اقتصادی در باورهای مذهبی کودکان. *مجله روان‌شناسان ایرانی*، ۱۳، ۶۷-۱۳۵۳.

- Ainsworth, M. D. S. (1985). Attachment across the lifespan. *Bulletin of the New York Academy of Medicine*, 61, 792-812.
- Beck, R. (2006). Communication and complaint: Attachment, object-relations and triangular love perspectives on relationship with God. *Journal of Psychology and Theology*, 34(1), 43-52
- Bowlby, J. (1969-80). *Attachment and loss* (Vols 1-3). London: Hogarth Press.
- Davies, P. T., & Cummings, E. M. (1995). Marital conflict and child adjustment: An emotional security hypothesis. *Psychological Bulletin*, 116, 387-411.
- Davies, P. T., & Cummings, E. M. (1998). Exploring children's emotional security as a mediator of the link between marital relations and child adjustment. *Child Development*, 69, 124-139.
- De Roos, S. A. (2006). Young children's God concepts: Influences of attachment and religious socialization in a family and school context. *Journal of Religious Education*, 101(1), 84-103
- Dickie, J. R., & Eshleman, A. K., Merasco, D. M., Shepard, A., VanderWilt, M., & Johnson, M. (1997). Parent-child relationships and children's images of God. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 36(1), 25-43.
- Diekie, J., Ajega, L., Kobylak, J., & Nixon, M. (2006). Mother, father, and self: Sources of young adults' God concepts. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 45(1), 57-71.
- Foster, R. A., & Keating, G. J. P. (1992). *The male God concept and self-esteem: A theoretical framework*. Paper presented at the annual convention of the society for the scientific study of religion, Virginia Beach, VA.
- Freud, S. (1961). *The future of an illusion* (J. Strachey, Trans). New York: Norton. (Original published 1927).
- Kirkpatrick, L. A. (1999). Attachment and religious representations and behavior. In J. Cassidy & P. R. Shaver (Eds.), *Handbook of attachment: Theory, research, and clinical applications* (pp. 803-822). New York: Guilford Press.
- Ladd, K. L., McIntosh, D. N., & Spilka, B. (1998). Children's God concepts: Influence of denomination, age, and gender. *Psychology of Religion*, 8(1), 49-56
- Mercer, J. A. (2002). Psychoanalysis, parents, and God: Julia Kristeva on subjectivity and the imaginary Father. *Pastoral Psychology*, 50(4), 243-258.
- Spilka, B., Hood, J. R. W., Hunsberger, B., & Gorsuch, R. (2003). *The psychology of Religion*. (3rd ed.). New York: The Guilford press.
- Vergote, A., & Tamay, O. A. (1981). The parental figures and the representation of God: A psychological and cross-cultural study. Mouton: The Hague.